

**«انقلاب فرهنگی» حکومت اسلامی ایران،  
یک فاجعه فرهنگی بود!**  
بهرام رحمانی



در سی و یک سالی که از اجرای «انقلاب فرهنگی» حکومت اسلامی ایران می‌گذرد، حکایت از آن دارد که مفهوم انقلاب فرهنگی در نزد این حکومت چیزی نیست جز ویران کردن فرهنگ جهان‌شمول انسانی و جدا شدن از دستاوردهای دنیای مدرن علمی، متکی بر ایدئولوژی اسلامی و سیاست‌های غیرانسانی و قرون وسطایی. به عبارت دیگر، این اقدام حکومت اسلامی، خصومت و دشمنی و کینه با فرهنگ آزادی‌خواهانه، برابری‌طلبانه و عدالت‌جویانه و انسان‌دوستانه است.

در واقع انقلاب فرهنگی، بخش دیگری از تهاجم همه جانبه حکومت اسلامی به دستاوردهای انقلاب ۵۷، با هدف برقراری یک حکومت سانسور و اختناق بود. خمینی، بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت و ترور و سانسور اسلامی، فرمان‌های گوناگونی از جمله حجاب اسلامی، حمله به کردستان، به ترکمن صحرا، به دانشگاه‌ها، ممنوع کردن فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی و تعقیب و ترور فعالین آن‌ها در داخل و خارج کشور، بستن روزنامه‌ها به طور گروهی، بستن نهادهای دموکراتیک نویسندگان، روزنامه‌نگاران، هنرمندان، کارگران، زنان، دانشجویان و غیره، قتل‌عام زندانیان سیاسی، اعدام و ترور نویسندگان سکولار و چپ، فتوای قتل سلمان رشدی و غیره را رسماً و علناً صادر کرد و کلیه دستاوردها و معیارهای انسانی و قوانین شناخته شده بین‌المللی را زیر پا نهاد. در واقع خمینی، پایه‌های حکومت اسلامی را با سرکوب و ترور، رعب و وحشت، شکنجه و اعدام، سانسور و اختناق بنا نهاد که همه سران و مقامات این حکومت و کلیه جناح‌هایش خود را ادامه‌دهنده راه او می‌دانند. راهی که فقط جهل و جنایت، خرافات اسلامی، آپارتاید جنسی و استثمار شدید نیروی کار، حتی کودکان را نیز بازتولید می‌کند و همواره جامعه را به سوی قهقرا و ویرانی سوق می‌دهد. اکنون که بیش از سه دهه از انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های کشور می‌گذرد اما آنچه همچنان بیش از همه خودنمایی می‌کند از یکسو، جنگ پایان‌ناپذیر حکومت اسلامی با این مراکز علم و دانش و از سوی دیگر، شکست انقلاب فرهنگی و طرح‌های مختلف حکومت در سرکوب دانشگاه و دانشگاهیان را به نمایش می‌گذارد.

**بیانیه کانون نویسندگان ایران (در تبعید)  
روز خجسته کارگر و آزادی بیان**

کارگران جهان، بنا به یک سنت مبارزاتی روز اول ماه مه، به خیابان‌ها می‌آیند تا همبستگی خود را در برابر فرادستان جامعه به نمایش بگذارند و به بی-عدالتی و ستمی که بر آنان روا می‌رود اعتراض کنند. این حق جهانی اعتراض و سخن گفتن، به دنبال سال‌های طولانی مبارزه به دست آمده و اکنون به ناچار از سوی بسیاری از مستبدان جهان نیز پذیرفته شده است.



اما در جمهوری اسلامی، کارگران نه تنها نمی‌توانند مانند دیگر کارگران جهان، در روز اول ماه مه در خیابان‌ها دست به اعتراض بزنند و خواستار حقوق‌شان شوند؛ بلکه حتی اگر مخفیانه گردهم‌آیی کنند نیز مورد هجوم نیروهای سرکوب قرار می‌گیرند و خطرات بسیاری تهدیدشان می‌کند.

**طرح از: ریکستا تارمی**

به ویژه در سال‌های اخیر، کارگران مبارز بسیاری فقط به خاطر برگزاری مراسم اول ماه مه و دفاع از حقوق خود دچار زندان، شکنجه و محکومیت‌های حبس دراز مدت شده‌اند. و اکنون جمهوری اسلامی، درست در آستانه روز کارگر، اقدام به محکومیت یکی از نمایندگان کارگری کرده که این محکومیت در نوع خود بی‌نظیر است:

رضا شهابی، کارگری که در دفاع از حقوق کارگران سخن گفته و دست به اعتراض زده، فقط به خاطر سخن گفتن، به شش سال زندان و «پنج سال خاموشی» محکوم شده است.

جدا از دیگر احکام غیرانسانی جمهوری اسلامی، محکومیت عجیب و بی‌نظیر «پنج سال خاموشی» تاکنون در هیچ جای دنیا سابقه نداشته و به عنوان نقض آشکار «حق سخن گفتن» که یک حق مسلم انسانی است به شمار می‌آید. «پنج سال خاموشی» نشان می‌دهد که هسته اصلی وحشت جمهوری اسلامی از کجا سرچشمه می‌گیرد. «پنج سال خاموشی» قانونی شدن و رسمیت یافتن آشکار خفقان و بریدن زبان در جمهوری منحوس اسلامی است.

باید در برابر این حکم بی‌نظیر به وسیع‌ترین شکل دست به اعتراض زد و این سند رسمی سرکوب را که قانونی کردن خفقان و خلاف تمامی دست‌آوردهای زندگی بشری‌ست در پیشگاه مردم جهان افشا کرد.

«کانون نویسندگان ایران در تبعید»، روز خجسته کارگر را به همه کارگران و مردم آزادی‌خواه جهان تبریک می‌گوید و بنا به آرمان همیشگی خود، در دفاع از آزادی اندیشه و بیان با صدای بلند به این ستم آشکار برای بریدن صدای کارگران اعتراض می‌کند.

کانون نویسندگان ایران در تبعید

مه 2012

برتولت برشت 6 ص

**قطعه‌نامه**

فیس‌بوک، «تنهایی پریهاو\*» و اپیدمی خودشیفتگی در «دهکده جهانی»

استیفن مارچ 7 ص

عباس سماکار 8 ص

**روز کار**

## «انقلاب فرهنگی» حکومت اسلامی ایران، یک فاجعه فرهنگی بود! بهرام رحمانی

انقلاب فرهنگی حکومت اسلامی ایران، یک حرکت ارتجاعی و ضدفرهنگی علیه مراکز علم و دانش و یک فاجعه عظیم فرهنگی بود.

حکومت اسلامی در سال 1359، دو سال پس از انقلاب 1357 مردم ایران، تصفیه دانشگاه‌ها از دانشجویان و استادان مبارز و کمونیست را با حملات وحشیانه‌ای آغاز کرد. در این حملات دست‌کم بیش از 37 نفر به دست نیروهای حکومت اسلامی در شهرهای مختلف جان باختند.

حکومت اسلامی با رعب و وحشت فزاینده‌ای به مدت دو سال دانشگاه‌های کشور را بست و سپس تصفیه آن از نیروهای آزادی‌خواه، سکولار، سوسیالیست و مبارز را آغاز کرد و توانست دانشگاه‌ها را برای مدتی به مراکز چماق‌داران انجمن‌های اسلامی خود تبدیل کند.

تعداد دانشجویان در سال 1359 بنا به آمارهای رسمی حکومتی، 174217 نفر بود که در سال 1361 تعداد آنان 117148 اعلام شد. با توجه به پذیرش دانش‌جویان جدید در سال 1361 تعداد کسانی که از دانشگاه‌ها اخراج شدند بیش از 57069 نفری است.

تعداد استادان و هیات علمی دانشگاه‌ها که در سال 1359 بیش از 16877 نفر بود به 8000 نفر در سال 1361 کاهش یافت که نشان‌دهنده تصفیه بیش از 50 درصد کادر علمی دانشگاه‌ها است.

تهاجم به دانشگاه‌های کشور، از زمانی شدت گرفت که عملاً همگان دیدند که دانشگاه‌ها سنگر محکم انقلاب و آزادی هستند و نیروهای سکولار، چپ و سوسیالیست در این مراکز فرهنگی، نفوذ قدرت-مندی دارند. این وضعیت سران و مقامات حکومت تازه به قدرت رسیده اسلامی را به حدی به وحشت انداخته بود که رسماً و علناً جنگ همه‌جانبه‌ای را علیه این مراکز و علم و دانش آغاز کردند.

در 22 خرداد ماه 1359، با فرمان آیت‌الله خمینی، ستاد انقلاب فرهنگی که بعدها به شورای عالی انقلاب فرهنگی تغییر نام داد، تاسیس شد. این شورا تا به امروز سیاست‌گذاری کلان فرهنگی حکومت اسلامی را بر عهده دارد.

هدف و وظیفه اصلی ستاد انقلاب فرهنگی، تصفیه نیروهای مخالف به ویژه گرایش سکولار و چپ از دانشگاه‌ها و اسلامی کردن مراکز آموزشی کشور بود.

با فرمان خمینی، در 22 خرداد 1359 ستاد انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها تشکیل شد. در فرمان خمینی، آمده بود: «بر این اساس به حضرات آقایان محترم محمد جواد باهنر، مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس‌الاحمد، جلال‌الدین فارسی، علی شریعتمداری مسئولیت داده می‌شود تا ستادی تشکیل دهند و از افراد صاحب نظر متعهد و مومن به جمهوری اسلامی دعوت نمایند تا شورایی تشکیل دهند و برنامه‌ریزی رشته‌های مختلف و ختمی‌های آینده دانشگاه‌ها بر اساس فرهنگ اسلامی و انتخاب اساتید شایسته و متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به انقلاب آموزشی اسلامی اقدام نمایند. بدیهی است بر اساس مطالب فوق دبیرستان‌ها و دیگر مراکز آموزشی که در رژیم سابق با آموزش و پرورش انحرافی و استعماری اداره می‌شد، تحت رسیدگی دقیق قرار گیرد.» (به نقل از فرمان خمینی برای تصفیه دانشگاه‌ها در 22 خرداد 1359)

جمع مذکور به همراه عده‌ای دیگر از جمله «صادق زیبا کلام»، «عباس عیدی» و غیره با اتکاء به فرمان خمینی، تصفیه دانش‌جویان و اساتید دانشگاه‌ها را آغاز کردند.

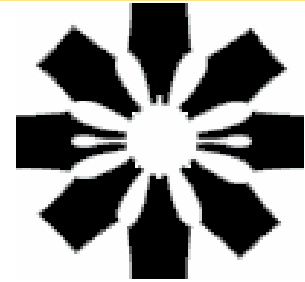
در مرداد سال 1359، شورای انقلاب فرهنگی تشکیل شد تا اهداف و سیاست‌های آموزش عالی ایران را بر اساس موازین و ختمی‌های تعیین‌کننده و اساتید دانشگاه‌ها و دانش‌جویان مبارز و انقلابی و آزادی‌خواه و چپ را از دانشگاه‌ها تصفیه کنند. این شورا، در اوایل فعالیت خود، از بالاترین اقتدار در زمینه آموزشی در ایران برخوردار بود. برنامه آموزشی چنان تدوین شد که تمامی دانش‌جویان مجبور باشند دروس ویژه عربی و قرآن و یا معارف اسلامی را بیاموزند. نفی ارزش‌های سکولار و جهان‌شمول به ویژه در علوم انسانی و اجتماعی تقویت شد. در این ایام نهادهای گوناگونی همچون جهاد دانشگاهی، انجمن‌های اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی، ستاد انقلاب فرهنگی، نهاد نمایندگی ولی فقیه، دفتر حوزه در دانشگاه‌ها تشکیل شد و عناصر حزب الهی کلیه مراکز مهم مدیریتی دانشگاه‌ها را در کنترل کامل خود گرفتند. در این میان هزاران دانش‌جو از دانشگاه‌های سراسر کشور تصفیه شدند و یا دوران فارغ‌التحصیلی آن‌ها به تعویق افتاد. تحقیقات علمی دانشگاهی به حالت تعلیق درآمد. زیرا تصور مسئولین شورای انقلاب فرهنگی، بر این بود که با افزایش بیشتر واحدهای علوم اسلامی، معلومات دینی دانش‌جویان افزایش خواهد یافت و از این طریق وفاداری آن‌ها به حکومت اسلامی تثبیت خواهد شد؟!

عوامل حکومت اسلامی، برای توجیه تشکیل «انقلاب فرهنگی» در افکار عمومی، به پیش زمینه‌هایی نیاز داشتند که با راه انداختن خونی‌ترین وقایع در دانشگاه‌های سراسر ایران و نسبت دادن آن به سازمان‌های چپ، این پیش زمینه را فراهم کردند.

آیت‌الله خمینی، در پیام نوروزی سال 1359 گفت: «باید انقلابی اساسی در تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به وجود آید، اساتیدی که در ارتباط با شرق و غرب‌اند، تصفیه گردند و دانشگاه محیط علم شود برای تدریس علوم عالی اسلامی.»

سخنرانی خمینی، عکس‌العملی بود به شکست انجمن‌های اسلامی در انتخابات دانشگاه‌ها که کمتر از ده درصد آرا را آورده بودند. در حالی که هواداران سازمان‌های چپ در دانشگاه‌ها بالاترین آرا را کسب کرده بودند. این مسأله را حتی بنی‌صدر، بعد از برکناری خود از ریاست جمهوری در روزنامه‌اش طرح کرد و نوشت که این مسأله در «شورای انقلاب» نیز مطرح شد.

اندکی پیش از پیام نوروزی آیت‌الله خمینی، در هشتم اسفند 1358، مصطفی میرسلیم، معاون سرپرست وزارت کشور در نامه‌ای به وزیر علوم از وی خواسته بود تا روسای دانشگاه‌ها «از اجازه دادن به گروه‌های سیاسی به هر عنوان برای برگزاری مراسم سخنرانی و تبلیغات سیاسی خودداری کنند.»



**بانگ** آخر هر ماه منتشر می‌شود

سرمدبیر: بهرام رحمانی  
آدرس ایمیل:

bahram-rahmani@ownit.nu

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

### چند توضیح:

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.

- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تایپ شوند و بیش‌تر از دو صفحه 4 نباشند.

- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

### منشور

#### کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.

۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد و یا گروه و یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.

۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.

۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.

۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.

۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

## «انقلاب فرهنگی»... بهرام رحمانی

نخستین موج حمله به دانشگاه‌ها و دانشگاهیان، از 26 فروردین 1359، هنگام سخنرانی اکبر هاشمی رفسنجانی (عضو شورای انقلاب) در دانشگاه تبریز آغاز شد. دانشجویان در بخش پرسش و پاسخ به افشای رفسنجانی و حکومت پرداختند. رفسنجانی نیز، در آن‌جا تهدید به تصفیه دانشگاه‌ها کرد که با هو کردن دانشجویان مجبور به ترک جلسه شد. به دنبال آن حدود 250 تا 300 دانش‌

جوی حزب‌اللهی در ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز دست به تحصن زدند. دکتر فاروقی، رییس وقت دانشگاه تبریز، این اشغال‌گران را مورد انتقاد قرار داد و گفت که سرنوشت 12000 دانش‌جو را تابع احساسات چند صد نفر نخواهد کرد.

در پی این واقعه، بلافاصله سپاه پاسداران، دفتر تبلیغات اسلامی، روحانیت مبارز، جهاد سازندگی، تعداد زیادی از سازمان‌ها، انجمن‌ها و کانون‌های اسلامی و بازاریان تبریز از این اقدام «دانش‌جویان مسلمان» حمایت خود را اعلام کردند. دو تن از معاونان دانشگاه تبریز نیز در استعفانامه اعتراض‌آمیز خود نوشتند که مهاجمان به ساختمان مرکزی از پشتیبانی افراد مسلح خارج از دانشگاه برخوردار بودند. بنابراین، این واقعه دستاویزی شد تا حکومت اسلامی اهداف فرهنگش و آزادی‌کش خود را در دانشگاه‌های سراسر ایران پیاده کند و به قول خمینی، «دانشگاه محیط علم شود برای تدریس علوم عالی اسلامی».

همچنین روز 28 فروردین، دانشگاه علم و صنعت تهران از سوی انجمن اسلامی تعطیل و پاسداران دانشگاه را محاصره کردند. دانش‌جویان دانشگاه صنعتی مورد حمله قرار گرفتند و پس از آن تصمیم گرفتند به همراه سایر دانش‌جویان در دانشگاه تهران به مقاومت خود ادامه دهند.

در 29 فروردین، اعضای شورای انقلاب به دیدار آیت‌الله خمینی رفتند و سپس در اطلاعیه‌ای تصریح نمودند که مراکز آموزش عالی به «ستاد عملیات سیاسی تفرقه‌آور» بدل و مانع دگرگونی بنیادی در دانشگاه‌ها شده است. بر اساس این بیانیه به گروه‌های سیاسی سه روز - از شنبه 30 - 1 - 1359 تا دوشنبه 1 - 2 - 1359 - مهلت دادند که دفتر فعالیت خود در دانشگاه‌ها را تعطیل کنند.

در بخشی از اطلاعیه شورای انقلاب اسلامی فرمان حمله به دانشگاه‌ها چنین آمده است: «ستادهای عملیاتی گروه‌های گوناگون، دفترهای فعالیت و نظایر این‌ها که در دانشگاه‌ها و موسسات عالی مستقر شده‌اند چنانچه ظرف سه روز از صبح شنبه تا پایان روز دوشنبه اول اردیبهشت برچیده نشوند شورای انقلاب بنمی‌مست که همه با هم یعنی رییس‌جمهور (صمصم و صدر) و اعضای شورا مردم را فراقوانده و همراه با مردم در دانشگاه‌ها حاضر شوند و این کانون‌های اختلاف را برچینند.»

شورای انقلاب، همچنین از مردم خواسته بود

تا از تجمع در حول و حوش دانشگاه‌ها خودداری کنند و تاکید کرده بود که در صورت لزوم با یک پیام رادیویی از آن‌ها خواهد خواست به دانشگاه‌ها بروند. همچنین تاکید شده بود اگر امور بر خلاف نظر شورا جریان یابد، شورا و رییس‌جمهور منتظر پایان ضرب‌الاجل نمی‌شوند و به دانشگاه خواهند آمد.



برخی از اعضای اولین ستاد انقلاب فرهنگی از راست به چپ: حسن حبیبی، محمود باهنر، عبدالکریم سروش و ربانی امینی

بدین ترتیب، سردمداران حکومت اسلامی، با تبلیغات دروغین خود برای فراهم کردن زمینه‌های اجتماعی و عملی یورش یورش همه جانبه و نهایی به دانشگاه‌ها را فراهم کردند. یورش نیروهای حکومت اسلامی به دانشجویان انقلابی و آزاداندیش به حدی خشن و خصمانه بود که آن‌ها حتی صبر نکردند تا وقت ضرب‌الاجل خاتمه یابد. مهاجمان و خرافه‌پرستان، پیش از آغاز مهلت سه روزه، یعنی از روز جمعه ۲۹ فروردین، هجوم وحشیانه خود را به مراکز آموزش عالی در تهران، شیراز، مشهد، بابل، کرج، جهرم و... آغاز کردند.

در تهران، شدیدترین خشونت‌ها در دانشگاه تربیت معلم روی داد و اعضای انجمن اسلامی، پس از ساعت‌ها درگیری با کمک نمازگزارانی که از نماز جمعه آمده بودند، دانشگاه را تحت کنترل خود درآوردند.

روز بعد از این تهاجم، روزنامه جمهوری اسلامی - ارگان حزب جمهوری اسلامی - در سرمقاله خود با تاکید بر «ادامه انقلاب در دانشگاه‌ها تا زیر و روی کامل این نهاد»، نوشت: «اگر شورای انقلاب بخواهد تساهلی در این زمینه از خود نشان دهد با قهر توده‌ها مواجه خواهد گشت.»

در پایان مهلت سه روزه، شورای انقلاب که تقریباً نیمی از اعضایش عضو حزب جمهوری اسلامی بودند، در پیامی به ملت ایران اعلام کرد که «سرعت مورد نظر در اجرای تصمیمات اعلامیه مورخ 29 فروردین 1359 وجود نداشته است.» در این پیام، همچنین تاکید شده بود: «تصمیم شورا در مورد برچیدن ستادها و دفاتر فعالیت گروه‌های مختلف، ... کتابخانه‌ها، دفترهای هنری و ورزشی و نظایر این‌ها را در بر می‌گیرد.»

سرانجام در روز 31 فروردین ماه، حمله همه جانبه به دانشگاه‌ها آغاز شد و پس از دو روز هجوم مداوم به دانشگاه‌ها، از جمله 300 نفر در دانشگاه شیراز و 356 نفر در دانشگاه مشهد زخمی شدند.

بر اساس گزارشات روز یکشنبه 31 فروردین از عصر تا نزدیک سحر درگیری‌های پراکنده سپاه پاسداران و لباس شخصی‌های حکومتی و دانشجویان مسلمان طرفدار حکومت و دانش‌جویان ادامه داشت. دورتادور دانشگاه تهران درگیری‌های گسترده بود. 300 نفر زخمی و 2 نفر جان باختند. زخمی‌ها، در میان باران سنگ به بیمارستان شریعتی و امام خمینی منتقل می‌

شوند. پس از دوازده ساعت درگیری دانشجویان پیشگاه اعلام کردند که ستادش را به شورای دانشگاه می‌سپارد اما درگیری‌ها تا ساعت 7 صبح سه‌شنبه 2 اردیبهشت ادامه یافت. ساعت 8 صبح دانشگاه در اختیار به اصلاح دانشجویان «مسلمان» قرار گرفت. در این ماجرا، 700 نفر زخمی و 5 نفر جان خود را از دست دادند.

رادیو، مردم را به دانشگاه تهران فرامی‌خواند و از ساعت 9 ده‌ها هزار نفر با شعار «ارتش بیست میلیونی آماده جهاد است فدایی فدایی این آخرین پیام است»، «راه ما راه علی است برو گم شو کمونیست»، «فرهنگ آمریکایی نابود باید گردد دانشگاه اسلامی ایجاد باید

گردد.»

بنی‌صدر، در راس مأمورین امنیتی و گروه‌های حزب‌الله، روز سه‌شنبه 2 اردیبهشت، در حالی وارد دانشگاه تهران شد که فضای آن آکنده از بوی خون و باروت بود. وی، در توجیه حمله به دانشگاه، اعلام کرد: «این‌ها این گروه‌های چپ-نما در دو روز گذشته ابتکار عملیات قهرآمیز را دست گرفتند. چرا؟ بهانه این بوده که دولت می‌خواهد دانشگاه را تعطیل کند. غافل از این که خودشان دانشگاه‌ها را تعطیل کرده‌اند. اکنون در دانشگاه درس و بحثی در کار نیست و عملاً به مرکز فعالیت‌های تخریبی و صدور این فعالیت‌ها تبدیل شده است. بدین قرار همان طوری که تعطیل دانشگاه‌ها دلیل نداشت، ایجاد برخوردهای خونین از سوی چپ‌نمایان نیز دلیل نداشت.» (انقلاب اسلامی نشریه بنی صدر سوم اردیبهشت 1359)

بدین ترتیب، دانش‌جویان سکولار و چپ و آزادی‌خواه را که تلاش کرده بودند حرمت دانشگاه‌ها را در مقابل آدمکشان و قدارمیندان حکومت و هواداران مهاجم آن حفظ کنند، عامل درگیری‌ها معرفی نمود. هم‌زمان در تهران، نیروهای حزب‌الله و سپاه و کمیته و در راس آن‌ها دانش‌جویان انجمن اسلامی در شهرهای مختلف یورش به دانشگاه‌ها را تشدید کردند و با سرکوب دانش‌جویان به بستن دانشگاه‌ها دست زدند.

در زاهدان، روز 2 اردیبهشت به دانشسرای عالی حمله شد و یکی از دانش‌جویان پیشگام به نام صادق نظیری کشته و عده زیادی مجروح گردیدند.

در مشهد، اصفهان و تبریز نیز با حمله به دانشگاه‌ها و مجروح کردن و دستگیری دانش‌جویان، حکومت موفق به تسخیر دانشگاه‌ها شد.

در رشت، گروه‌های حزب‌اللهی به سردستگی هادی غفاری، معروف و امامی کاشانی با همکاری انصاری استاندار و کریمی دادستان شهر، روز سوم اردیبهشت به دانشگاه حمله کردند. در اثر این حمله، هفت تن جان باختند و چند صد نفر نیز مجروح گردیدند. هادی غفاری نیز در این درگیری به شدت مجروح شد.

در شیراز، بنا به گزارش روزنامه کیهان، بیش از 491 نفر مجروح شدند. اما بنا به گزارش شاهدان عینی میزان مجروحان به 1000 نفر می‌رسد و حداقل 3 نفر جان باختند.

در اهواز، احمد جنتی، امام جمعه این شهر از مردم خواست تا نماز جماعت را در زمین چمن دانشگاه برگزار کنند. بدین ترتیب، وی زمینه توطئه‌ای فراهم کرد که 5 تا 7 کشته

## «انقلاب فرهنگی»... بهرام رحمانی

و صدها مجروح برجای گذارد. در دانشگاه جندی شاپور، تعداد زیادی از دانش‌جویان دختر مورد تجاوز قرار گرفتند و تا یک هفته مردم جنازه‌هایی را که روی آب رودخانه اهواز شناور بودند، می‌دیدند. غلام سعیدی، فرزانه رضوان، جبرائیل هاشمی، حمید درخشان و طاهره حیاتی (دانش آموز 14 ساله پیشگام که در مقابل دانشکده علوم با قمه کشته شد)، از جمله کشته‌شدگان دانشگاه جندی شاپور بودند. روز پنج‌شنبه 4 اردیبهشت، خانواده‌های دانش‌جویان زندانی به همراه دانش‌جویان در جلو تالار شهرداری اهواز، دست به تجمع اعتراضی زدند که با تیراندازی پاسداران به روی تجمع‌کنندگان، 3 نفر کشته و 26 نفر نیز زخمی گردیدند.

روز 12 اردیبهشت 1359، احمد موزن فارغ‌التحصیل دانشگاه اهواز، به همراه مسعود دانیالی دیپلمه بی-کار، دکتر نریمسا پزشک در مانگاه حصارآباد اهواز، مسعود ربیعی دانش‌جوی فوق لیسانس علوم تربیتی، غلام حسین صالحی دانش‌جوی علوم کامپیوتر، اسداله خرمی دانش‌جوی دانشکده علوم تربیتی به جرم شرکت در تیرباران‌ها در یک محاکمه چند ساعته محکوم و تیرباران شدند. دو نفر اول از دانش‌جویان و دانش‌آموزان هوادار پیکار بودند و دکتر نریمسا با پیشگام بود که به جرم مداوای دانش‌جویان زخمی به جوخه‌های تیرباران سپرده شدند.

در اولین سالگرد انقلاب فرهنگی اعتراضاتی در تهران، علیه حکومت برگزار شد. در سیام فروردین سال 1360، تظاهراتی از جانب دانش‌جویان و دانش‌آموزان طرفدار سازمان پیکار در مقابل دانشگاه تهران به مناسبت اولین سالگرد انقلاب فرهنگی حکومت اسلامی و در اعتراض به بستن دانشگاه‌ها برگزار شد که نیروهای امنیتی و حزب‌اللهی از درون دانشگاه و از پشت نرده‌های دانشگاه نارنجکی ساچمه‌ای را به میان تظاهرکنندگان پرتاب کردند که در اثر آن، 2 نفر به اسامی آذر مهر علیان، دانش‌آموز سال سوم نظری دبیرستان عاصمی و ایرج ترابی کارگر 18 ساله جان باختند و بیش از 70 نفر دیگر نیز مجروح گردیدند.

این وقایع خونین که در بالا به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره کردیم، بیان‌گر گوشه‌هایی از انبوه جنایات حکومت اسلامی و همه جناح‌های آن در سرکوب و تسخیر دانشگاه‌ها است. طرح حمله به دانشگاه‌ها به وسیله دانش‌جویان پیرو خط امام، انجمن‌های اسلامی، دفتر تحکیم وحدت که با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پیوند داشت، عباس عبدی، سعید حجازیان، حشمت‌الله طبرزدی، اکبر گنجی و سران حزب جمهوری اسلامی که هدایت‌گر (لباس شخصی‌ها) بودند.

حکومت اسلامی در سال 1361، اقدام به بازگشایی دانشکده‌های پزشکی کرد اما برگزاری کنکور سراسری از سال 1362

آغاز شد. بسته‌شدن دانشگاه‌ها باعث محروم شدن شمار بزرگی از دانش‌جویان از ادامه تحصیل و اساتید دانشگاه‌ها از تدریس شد. بدین ترتیب، پس از بازگشایی دانشگاه‌ها، همه تشکلهای دانشجویی منحل و فعالین آن‌ها اخراج، زندانی و یا اعدام و یا این که موفق به فرار شده بودند. همچنین این امر باعث انحلال شوراهای صنفی، کتابخانه‌های دانشجویی و از بین رفتن دفاتر و جریانات سیاسی دانشجویی شد و هیچ تشکل دانشجویی به جز انجمن‌های اسلامی وابسته به دفتر تحکیم وحدت در دانشگاه‌ها اجازه فعالیت نداشتند.



صحنه‌ای از یورش عوامل حکومتی به دانش‌جویان دانشگاه تهران

در 19 آذر 1363، «ستاد انقلاب فرهنگی» به «شورای عالی انقلاب فرهنگی» تبدیل شد که علاوه بر کلیه افراد ستاد انقلاب فرهنگی، روسای سه قوه و چند تن از مقامات عالی رتبه حکومتی نیز به این شورا پیوستند. این شورا تنها مشروعیت وجودی خود را از فرمان خمینی، بنیان‌گذار حکومت اسلامی گرفته بود. چون که حتی در هیچ جای قوانین این حکومت، به ویژه قانون اساسی آن در این مورد هیچ ماده و تیصره‌ای پیش‌بینی نشده بود. این هم از ویژگی‌های بارز حکومت‌های دیکتاتوری و رهبری آن است. از آن زمان شورای انقلاب فرهنگی، حوزه کار خود را به کل مسایل فرهنگی جامعه گسترش داد. اعضای آن بارها تغییر یافته و هم-اکنون نیز به فعالیت‌های ضدفرهنگی و سرکوب‌گرانه خود در محیط‌های دانشگاهی ادامه می‌دهد. مسلم است که جنایات حکومت اسلامی، از جمله در دانشگاه‌ها و اعمال ضدانسانی و ضدفرهنگی «ستاد انقلاب فرهنگی»، فاجعه بزرگی برای جامعه ما بود.

پاک‌سازی اساتید دانشگاه‌ها و دانش‌جویان و اسلامی کردن سیستم آموزش کشور، با ستاد انقلاب فرهنگی بود که عبارت بودند از: علی شریعتمداری، محمدجواد باهنر، مهدی ربانی ام‌لشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل‌احمد و جلال‌الدین فارسی.

در ادامه تهاجمات حزب‌الله و شکست قطعی انقلاب در اوایل سال خرداد شصت خورشیدی، زندگی دانش‌جویان در خطری جدی قرار گرفت؛ چرا که، حکومت به تعطیلی و تصفیه مراکز عالی بسنده نکردند. پس از این که خمینی فرمان مرگبار خود را صادر کرد؛ دانش‌جو بودن جرم تلقی شد. شدت سخت‌گیری و اعمال خشونت در هنگام بازداشت دانش‌جویان و جوانان در حدی بود که در پروسه بازپرسی اغلب آن‌ها خود را

دیپلمه بی‌کار معرفی می‌کردند. عکس‌العمل دانش‌جویان برای فرار از خطری بود که زندگی آن‌ها را تهدید می‌کرد؛ وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران به دنبال شکار دانش‌جویان فراری بودند.

خبرگزاری حکومتی رجانیوز، به مناسبت سی و یکمین سالگرد انقلاب فرهنگی، نوشته است: در یکی از جلسات شورای انقلاب پیش از شروع سال تحصیلی دکتر بهشتی معتقد بود: «گروه‌های مخالف مسیر انقلاب، ممکن است از تجمع در دانشگاه‌ها و مدارس در جهت اهداف خود، بهره‌برداری کنند، طبعاً باید پیش‌بینی لازم در این امر را داشت.» اما بنی‌صدر مخالفت می‌کند و در پاسخ می‌گوید: «اگر دانشگاه تعطیل شود، عملاً در دست چپی‌ها قرار می‌گیرد.»

سپس قطب‌زاده، می‌گوید: «چپی‌ها، طرح وسیعی را برای دانشگاه‌ها و مدارس دارند و می‌خواهند در هفته اول شروع سال درسی، همه را به اعتصاب و شورش بکشانند.»

هاشمی رفسنجانی، می‌گوید: جلوی شلوغی دانشگاه‌ها را می‌توان گرفت فقط کافی است عده زیادی از بچه مسلمان‌ها تهران باشند، آن‌گاه از انقلاب دفاع خواهند کرد. اکثریت اعضای شورای انقلاب، اعتقاد دارند دانشگاه کاملاً در دست گروه‌ها قرار گرفته و وضع به مرحله خطرناکی رسیده است. هاشمی، مستقیماً به سراغ نظر

اصلی خود، یعنی جلوگیری فوری از آشوب‌ها و اصلاح ساختاری دانشگاه می‌رود: «... بگذارید آن‌ها شلوغ کنند... آنوقت جلوی مردم آن‌ها را تخطئه می‌کنیم. جلوگیری از کار گروه‌ها کاملاً ممکن است، می‌شود از شلوغی جلوگیری کرد. ما هم که از خشونت نمی‌ترسیم. امروز شروع شود، بهتر از سه ماه دیگر است.»

عباس عبدی، از اعضای وقت انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر، می‌گوید: روحیه ضدچپ آن‌ها (علم و صنعتی‌ها) چندان به مذاق بچه‌های لانه خوش نمی‌آمد. ولی چپی‌ها هم در آن زمان دانشگاه را به ستاد جنگ تبدیل کرده بودند. البته فراموش نکنیم که «انقلاب فرهنگی» در بادی امر یک ایده اجرا شده در چین بود و کمونیست‌ها تصور نمی‌کردند که زمانی این ایده به دست بچه مسلمان‌ها و علیه خودشان به کار گرفته شود...

عبدالکریم سروش که از اعضای اولیه ستاد انقلاب فرهنگی بوده است درباره اصطلاح «انقلاب فرهنگی» ایراد وارد کرده و می‌گوید «اصلاً عنوان انقلاب فرهنگی از همان ابتدا عنوان درستی نبود، بعدها خودم سعی کردم به جای انقلاب فرهنگی، کلمه انقلاب آموزشی را به کار ببرم و این نکته‌ای بود که در جلسات ستاد

هم می‌گفتم... (لوح، شماره 6، 1378، ص 41) دکتر احمد احمدی، دیگر عضو اولیه ستاد انقلاب فرهنگی هم در این‌باره گفته است که: «فرمان انقلاب فرهنگی فقط در مورد دانشگاه‌ها نبوده است و ما نرفته بودیم که صرفاً برای دانشگاه‌ها برنامه‌ریزی کنیم؛ بلکه بنا بود ابتدا از دانشگاه شروع کنیم و سپس به نهادها و ابعاد دیگر از جمله آموزش و پرورش و مسایل فرهنگ عمومی هم بپردازیم.» (به نقل از کتاب انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های ایران، 248)

از آغاز تاکنون، در این شورا تقریباً همه عناصر سرشناس حکومت اسلامی، از آیت‌ها گرفته تا روسای جمهور و نخست‌وزیران و روسای مجلس نقش داشته‌اند و چهره‌هایی چون هاشمی

## «انقلاب فرهنگی»... بهرام رحمانی

رفسنجانی، میرحسین موسوی، محمد خاتمی، حداد عادل، علی لاریجانی، محمود احمدی-نژاد، مهدوی کنی و... در بین‌شان وجود دارند که هر کدام مدتی عهده‌دار وظیفه تحمیل فرهنگ اسلامی بر دانشگاه‌ها، مراکز آموزشی از کونکستان گرفته تا دانشگاه‌ها، و کتاب‌های درسی و غیره بوده‌اند.

در حال حاضر، با خامنه‌ای، اعضای حقوقی شورای عالی انقلاب فرهنگی عبارتند از: 1. محمود احمدی‌نژاد 2. سیدمحمود هاشمی شاهرودی 3. سید عزت‌الله ضرغامی 4. سیدمهدی خاموشی 5. منیره نوبخت 6. عبدالله جعفر علی جاسبی 7. عباس‌علی اختری 8. علی عباس‌پور تهرانی 9. امیدوار رضایی میرقاند 10. محمدحسین صفارهرندی 11. محمدمهدی زاهدی 12. کامران باقری‌نکرانی 13. محمود فرشیدی 14. محمد محمدیان 15. حمیدرضا طیبی 16. سیدامیر منصور برقی.

همچنین 1. غلامعلی حداد عادل 2. محمدرضا مخبر دزفولی 3. محمدعلی کی‌نژاد 4. محسن قمی 5. احمد جنتی 6. علی لاریجانی 7. علی اکبر رشاد 8. احمد احمدی 9. علیرضا صدر حسینی 10. حسن ابراهیم حبیبی 11. علی‌اکبر ولایتی 12. ایرج فاضل 13. علی شریعتی‌داری 14. رضا داری اردکانی 15. حسن رحیم‌پور از غدی 16. مهدی گلشنی 17. میرحسین موسوی خامنه‌ای 18. محمدرضا عازف 19. صادق واعض‌زاده 20. منصور کبگانیان 21. حسین کچوینیان 22. محمودمحمدی عراقی، اعضای حقیقی این شورا محسوب می‌شوند.

وظایف مصوب این شورا عبارتند از: 1- تدوین اصول سیاست فرهنگی نظام جمهوری اسلامی در تعیین اهداف و جهت برنامه‌های فرهنگی، آموزشی، پژوهشی و علمی. 2- تعیین مراجع برای طرح و تدوین برنامه‌های فرهنگی، آموزشی، علمی و تحقیقاتی 3- تصویب آیین‌نامه‌های مهم و اساس مراکز علمی و فرهنگی، آموزش و پژوهشی کشور 4- تصویب ضوابط تأسیس موسسه‌ها مراکز علمی و فرهنگی و تحقیقاتی و فرهنگستان‌ها و دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی 5- تهیه طرح و تدوین آیین‌نامه‌ها برای ایجاد زمینه‌های لازم جهت بسیج و مشارکت همه جانبه مردم 6- تدوین ضوابط برای گزینش استادان و معلمان دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی 7- نظارت بر کلیه مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی 8- تأیید نامزدهایی که وزیر فرهنگ و آموزش عالی به عنوان رییس دانشگاه‌ها پیشنهاد می‌کند 9- تدوین ضوابط و اصول کلی و سیاست‌های مربوط به توسعه روابط علمی و فرهنگی با کشورهای دیگر 10- نظارت بر امور کتاب‌های درسی نگاهی و...

بسیاری از کسانی که امروز خود را «اصلاح‌طلب» می‌نامند از جمله سروش، محسن کنیور، ابراهیم نبوی، اکبر گنجی، زیبا کلام، دکتر معین، مجید محمدی، علوی تبار و مهاجرانی(از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه شیراز) و محسن میردامادی و عباس عبیدی- (از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه پلی تکنیک)، در آن ایام اسلحه به دست در پیشاپیش حزب‌اللهی‌ها بی‌رحمانه به سرکوب

و کشتار دانشجویان و تخریب دانشگاه‌ها مشغول بودند. بنابراین، طراحان و دست‌اندرکاران انقلاب فرهنگی، چه هم‌اکنون در حکومت باشند و چه به دلایل مختلفی به بیرون آن رانده شده باشند همگی در سرکوب دانشجویان و بستن دانشگاه‌ها و تصفیه استادان و دانشجویان و پی-ریزی سیستم آموزش عالی خرافی و ارتجاعی شرکت داشتند در نزد افکار عمومی «مجرم» به شمار می‌آیند.

به این ترتیب، جامعه ما، هنوز سرکوب‌های «ساواک مخوف» حکومت پهلوی را فراموش نکرده بود، هنوز نسیم بهار آزادی در حال وزیدن بود، اسپر یک حکومت هیولایی و آدمکش اسلامی شد که جان و حرمت انسان‌ها و آزادی‌های فردی و جمعی و عدالت اجتماعی برایش کمترین ارزشی ندارند. حکومت اسلامی، در این سی و سه سال حاکمیت خود، مانند هیولایی گرسنه و وحشی همچنان دست‌به‌دسته انسان‌ها را تکه پاره کرده و هنوز هم از نوشیدن خون انسان‌ها سیر نشده است.



اکنون که سی و یک سال از آن اقدام ارتجاعی و ضدفرهنگی می‌گذرد، باز هم سران و مقامات حکومت اسلامی می‌نالند که سیستم آموزش و پرورش و آموزش عالی کشور، اسلامی نیستند و باید اسلامی شوند. آن‌ها فکر می‌کردند که با سرکوب و کشتار و پاک‌سازی دانشجویان و اساتید آزادی‌خواه و سکولار و چپ دانشگاه‌ها و منطبق کردن دروس با معیارهای اسلامی و قوانین و مقررات حکومتی می‌توانند به اهداف ارتجاعی خود برسند.

سیدعلی خامنه‌ای، به خصوص پس از اعتراضات میلیونی سال 88 علیه حکومت، بار دیگر پرچمدار انحلال علوم اجتماعی و انسانی در دانشگاه‌ها شده است. چرا که به گفته او، این علوم در افکار دانشجویان نسبت به اسلام و خدا شک و تردید به وجود می‌آورد بنابراین، باید این رشته‌ها برچیده شوند.

رهبر حکومت اسلامی، در چهارم شهریور 88، رسماً اعلام کرده بود که آموزش علوم انسانی را باید از لیست آموزش دانشگاه‌ها حذف کنند. او تحصیل سه میلیون و نیم دانش‌جو در رشته‌های علوم انسانی را «نگران‌کننده» توصیف کرده و آن را موجب تردید در مبنای دینی و اعتقادی دانسته است. بلافاصله رییس قوه قضائیه نیز علوم انسانی را با آموزه‌های دین اسلام مغایر دانسته و تأکید کرده که «وجود علوم انسانی با پیش فرض‌های غیرالهی در کشوری اسلامی بی‌معناست.»

محمدصادق حائری، عضو مجلس خبرگان رهبری نیز چنین ادعا کرده است: «امروز شیطان و یهود از راه علوم انسانی وارد دانشگاه می‌شوند و مسائل را علمی می‌کنند و از این راه فساد خودشان را علمی می‌کنند... این که اروپا لائیک را انتخاب می‌کند چاره‌ای ندارد چون نمی‌تواند اختلافات مذهبی را حل کند و انتخاب

لائیک برای عبور از اختلافات مذهبی است، آن‌ها که نمی‌توانند حکومت مذهبی داشته باشند.» و او نیز همان موضع خامنه‌ای را تکرار می‌کند و می‌گوید: «باید به فرموده مقام معظم رهبری علوم انسانی ما از قرآن نشأت بگیرد و همه باید کمک کنیم تا این کار انجام شود.»

اما بر خلاف تصورات سران و مقامات حکومت اسلامی، آن‌چه که امروز در دانشگاه‌های کشور شاهدیم، سیل خروشان میلیون‌ها دانش‌جو و متخصص و دانش‌آموخته‌ای است که از همین دانشگاه‌های زیر تسلط «انقلاب فرهنگی» بیرون آمده در حالی که کمترین باوری به ارزش‌ها و معیارهای اسلامی و حکومت اسلامی ندارند و برای برچیدن بساط این حکومت مبارزه می‌کنند. این دانشجویان و جوانان دختر و پسر در سال 1388 در سطح میلیونی به خیابان‌ها ریختند و علیه حکومت اسلامی شعار دادند. بنابراین، پرواضح است که تلاش‌های سه دهه حکومت اسلامی تحت عنوان «انقلاب فرهنگی»، در عرصه فرهنگی کشور شکست خورده است.

از سوی دیگر، اکنون دفتر تحکیم وحدت از بی-اعتبارترین تشکل‌های اسلامی حتی در میان دانشجویان مسلمان است. در دانشگاه‌ها اول ماه می روز جهانی کارگر، هشت مارس روز جهانی زن، 16 آذر روز دانش‌جو، 18 تیر روز حمله به دانشگاه تهران و تیریز و غیره را هر چه با شکوهر بر گزار می‌شود.

به علاوه امروز، با گذشت حدود سی و یک سال از طرح ارتجاعی انقلاب فرهنگی، بیش از 65 درصد دانشجویان دانشگاه‌های سراسر کشور را دختران تشکیل می‌دهند، در حالی که براساس اهداف و معیارهای اسلامی انقلاب فرهنگی و آیات‌تاید جنسی، حضور دانشجویان دختر در دانشگاه‌ها باید هر چه بیشتر محدودتر می‌شد و آن‌ها خانه‌نشین می‌شدند.

این‌ها تحولات و دستاوردهای مهمی نه تنها برای جنبش دانشجویی ایران، بلکه برای کل جامعه به شمار می‌آیند. اساساً این تحولات است که سردمداران حکومت اسلامی را به وحشت انداخته تا به فکر انقلاب فرهنگی دوم بیاقتند. اما آن‌ها به خوبی آگاهند که فضای سیاسی و اجتماعی امروز دانشگاه‌ها و جامعه ایران با فضای دوران سال‌های اوایل انقلاب 57، بسیار متفاوت است.

اگر سال‌های اوایل انقلاب 57، بخش چشم‌گیری از جامعه ایران نسبت به حکومت اسلامی متوهم بودند و فقط در مقابل انتخاب یک آلترناتیو، یعنی «جمهوری اسلامی، آری یا نه» قرار گرفته بودند اجباراً به آن رای دادند. همچنین از جبهه ملی و نهضت آزادی گرفته تا طیف توده‌ای-اکثریتی از این حکومت جانی دفاع می‌کردند و خاک به چشم جامعه می‌پاشیدند؛ اما امروز وضع تغییر کرده و سطح آگاهی در میان فعالین جنبش‌های اجتماعی بسیار بالاست و با اهداف و برنامه و استراتژی شفاف در جامعه حضور دارند که به کم‌تر از سرنگونی کلیت حکومت اسلامی رضایت نمی‌دهند.

مسلمانان دور نیست آن روزی که جنبش دانشجویی در پیوند و اتحاد با جنبش‌های اجتماعی دیگر چون جنبش زنان، جنبش کارگری، سازمان‌های سیاسی، رسانه‌های مستقل، نهادهای دمکراتیک هنرمندان و نویسندگان و همه انسان‌های آزاده سراسر کشور، حکومت اسلامی را واژگون کنند و فارغ از هرگونه فشار و در فضایی دمکراتیک، حکومت آزاد، برابر، انسانی، مرفه و عادلانه خود را بر پا دارند.

\*\*\*

## قطعه‌نامه برتولت برشت



1  
نظر به این که  
ما ضعیفیم  
برای بندگی ما  
قانون ساختند  
نظر به این که دیگر  
نمی‌خواهیم بنده باشیم  
قانون شما در آینده باطل است  
تهدید می‌کنید ما را  
تصمیم ما بر اینست  
کز زندگانی بد  
بیش‌تر از مرگ بترسیم

2  
نظر به این که  
گر سنه خواهیم ماند  
اگر زین بیش تحمل کنیم  
تا که باز  
غارت کنید ما را  
مصممیم که زین پس  
از نان شب که فاقد آنیم  
کسی نیست ما را جدا نماید  
جز شیشه‌های ویتروین  
نظر به این که  
با تفنگ و توپ  
تهدید می‌کنید ما را  
تصمیم ما بر اینست  
کز زندگانی بد  
بیش‌تر از مرگ بترسیم

3  
نظر به این که  
خانه‌های بسیار  
در هر کجا به پاست  
ولی ما  
بامی بر سر نداریم  
تصمیم ما بر اینست  
که در این خانه‌ها بخوابیم  
زیرا که دیگر  
زاغه‌امان خوش نمی‌آید  
نظر به این که  
با تفنگ و توپ  
تهدید می‌کنید ما را  
تصمیم ما بر اینست  
کز زندگانی بد  
بیش‌تر از مرگ بترسیم

4

نظر به این که  
ذغال‌ها به خروار  
در انبار هایتان پر است  
ما بی‌ذغال  
از سردی زمستان می‌لرزیم  
تصمیم ما بر اینست  
که آن ذغال‌ها را  
در اختیار بگیریم  
نظر به این که  
با توپ و تفنگ  
تهدید می‌کنید ما را  
تصمیم ما بر اینست  
کز زندگانی بد  
بیش‌تر از مرگ بترسیم

5  
نظر به این که  
موفق نمی‌شوید  
ما را دست‌مزدی کافی دهید  
خود کارگاه‌ها را  
در اختیار خواهیم گرفت  
نظر به این که بدون شما  
ما را نان کافی خواهد بود  
نظر به این که با توپ و تفنگ  
تهدید می‌کنید ما را  
تصمیم ما بر اینست  
کز زندگانی بد  
بیش‌تر از مرگ بترسیم

6  
نظر به این که  
به گفته‌های دولت  
ایمان نداریم  
زین پس مصممیم  
رهبری را خود در دست بگیریم  
و دنیای بهتری سازیم  
نظر به این که  
تنها زبان توپ را آشنا هستید  
و به زبان دیگری تکلم نمی‌کنید  
ناچار خواهیم بود  
لوله‌های توپ را  
به طرف شما برگردانیم



### بیش از شش هزار جلد کتاب در قم خمیر شد؟!

سایت «قدس آنلاین»، از خمیر شدن بیش از شش هزار جلد کتاب «غیرمجاز» در شهر قم با نظارت اداره ارشاد اسلامی این شهر خبر داد. این سایت محافظه‌کار روز سه‌شنبه ۲۹ فروردین ۱۳۹۱، به نقل از ماشاءالله سیرجانی، مسئول واحد بازرسی و نظارت اداره ارشاد قم این خبر را اعلام کرده است. تعداد دقیق کتاب‌های خمیر شده شش هزار و ۳۸۴ جلد اعلام شده، اما نامی از این کتاب‌ها و موضوعات آن‌ها برده نشده است.

سوزاندن و خمیر کردن کتاب در حکومت اسلامی با وجود نظارت سفت و سخت بر روند انتشار کتاب، سابقه دیرینه‌ای دارد.



### اول ماه مه، روز جهانی کارگر، گرمی باد!

اول ماه مه، روز جهانی کارگران، روز جشن بزرگ مردمانی است که گرچه بیش‌ترین مواهب عالم مرهون کار و رنج و خون آن‌هاست اما اندک بهره‌ای از این مواهب می‌برند یا یک‌سره از آن بی‌بهره‌اند. اول ماه مه، روز جهانی طبقه‌های جهانی است که سراسر جهان مدرن حاصل کار اوست اما خود در سراسر تاریخ رنج‌بار خویش همواره دست‌خوش خشن‌ترین سرکوب‌ها و سانسورهای تشنه از آن رو که خواهان حقوق مسلم خود، زندگی شرافتمندانه و انسانی، و ایجاد دنیایی بهتر است.

اما اول ماه مه در این دیار از لونی دیگر است. فقط ظرف یک سال ده‌ها هزار کارگر را اخراج کرده‌اند. میلیون‌ها کارگر بر اثر گرانی هولناک خاکسترنشین شده‌اند. هر کارگر حقیقی که لب به اعتراض گشوده به زندان محکوم شده است. از برگزاری جشن و راه‌پیمایی اول ماه مه جلوگیری می‌شود و فریاد آزادی‌خواهی و حقوق‌طلبی کارگران را به بهانه‌های واهی در گلو خفه می‌کنند، اما در بازگذاشتن دست سرمایه‌دارانی که خون فرزندان کار و زحمت را در شیشه می‌کنند، سخاوتمندند.

اما اول ماه مه، روز جشن و سرور کارگران نیز هست؛ خاصه امسال که تقارن خجسته‌ای نیز در میان است. فراخوان جنبش «۹۹ درصد» برای اعتراض گسترده به چپاولگری سرمایه در اول ماه مه مایه امید و دل‌گرمی همه کسانی است که به جهانی آزاد و برابر، فارغ از سانسور و سرکوب، باوری انکارناپذیر دارند. کانون نویسندگان ایران، کانون کارگران فکری، روز اول ماه مه را به همه کارگران ایران و جهان تبریک می‌گوید و خود را در امال و آرزوهای این جنبش سهیم می‌داند.

کانون نویسندگان ایران  
10 اردیبهشت 1391



### وضعیت دل‌خراش کودکان رنج و کار و خیابانی در ایران!

گزارش مرکز آمار ایران، نشان می‌دهد بیش از 2 میلیون و 500 هزار کودک کار در ایران وجود دارد که در معرض جدی کودک‌آزاری جسمی و جنسی و اعتیاد قرار دارند.

بیش‌تر کودکان خیابانی در گروه سنی تا سال قرار دارند و با توجه به موقعیت کاری و زندگی‌شان در معرض انواع آسیب‌ها قرار می‌گیرند. این که در کشور ما و به اعتقاد صالحی در بسیاری از کشورهای جهان، آمار درست و علمی از کودکان کار و اعتیاد وجود ندارد، تحقیقی در جنوب تهران نشان می‌دهد که 66 درصد کودکان خیابانی به بیماری عفونت‌های انگلی روده، 10 درصد به عفونت‌های ادراری، 96 درصد به پوسیدگی دندان‌ها و بیماری‌های لثه و 24 درصد به عفونت‌های پوستی مبتلا هستند... در مجموع درصد از درصد کودکانی که بررسی شدند، مبتلا به افسردگی بودند و در معرض سوءاستفاده جنسی قرار گرفته‌اند. همچنین از 87 کودک خیابانی بررسی‌شده، مصرف سیگار و موادمخدر داشته‌اند. این آمار و آمار سال‌های اخیر در ایران، بنابر نظر کارشناسان جز فاجعه‌ای که به واسطه کودک‌بودن رخ داده است، چیز دیگری نیست.

## فیس‌بوک، «تنهایی پریهاو»\* و اپیدمی خودشیفتگی در «دهکده جهانی» استیفن مارچ

انتشار مقاله‌ای درباره افزایش تنهایی انسان‌ها در عصر شبکه‌های اجتماعی، بحث‌های گسترده‌ای در میان متخصصان وب برانگیخته است. آیا تب گسترش‌یافته فیس‌بوک، می‌تواند موجب منزوی‌تر شدن و تنهاتر شدن ما شود یا نه؟

شبکه‌های اجتماعی، امکان اتصال انسان‌ها را در سراسر جهان به طور غیرقابل تصویری افزایش داده‌اند. با این همه، برخی از متخصصان فن‌آوری، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان می‌گویند کاربران شبکه‌های اجتماعی نسبت به دیگری که در آن حضور ندارند، یا بهره‌مندی از آن می‌برند، «تنهاتر» شده‌اند، و البته «خودشیفت‌تر».

انتشار عصاره‌ای از این دیدگاه‌ها در یک مجله معتبر جهانی که از «تنهایی پریهاو» انسان‌های عصر شبکه‌های اجتماعی می‌گوید، بحث‌های جالبی برانگیخته است. برخی از تحلیلگران برجسته ندیای فن‌آوری و جامعه‌شناسان ناظر تحولات تکنولوژیک، می‌گویند تنهاتر شدن انسان‌ها در عصر فیس‌بوک و توئیتر در نتیجه رشد برقی‌آسانی بهره‌گیری از این محیط‌های مجازی، اعتباری ندارد. در این مطلب خلاصه‌ای از آنچه در این مقاله آمده و نیز دیدگاه‌های مخالفان آن را پوشش داده‌ام.

### فیس‌بوک، «تنهایی پریهاو»\* و اپیدمی خودشیفتگی در «دهکده جهانی»

همه چیز از سرمقاله جنجالی مجله اتلانتیک شروع شد. سرمقاله‌ای که درباره تأثیرات «اپیدمی تنهایی» حاصل از شبکه‌های اجتماعی بر روح کاربران و جوامعی است که در آن‌ها زندگی می‌کنیم. استیفن مارچ، نویسنده این سرمقاله با اشاره به یافته‌های برخی پژوهش‌ها گفته افزایش انزوا و خودشیفتگی در میان اکثر کاربران شبکه‌های اجتماعی حتی بیماری‌های جسمی و روحی خاصی را هم در پی دارد.

واقعیت این است که با تکوین و توسعه شبکه‌های اجتماعی، تارهای ارتباطی ما به واسطه عضویت و فعالیت در فیس‌بوک و توئیتر به‌طور چشمگیری گسترده‌تر شده‌اند. ما حالا در حلقه‌های اجتماعی بیش‌تری عضویت و فعالیت داریم. فرصت‌های بیش‌تری برای آشنایی و بهره‌وری از ارتباطات انسانی - هم در سطح خصوصی و هم در سطح حرفه‌ای و عمومی - برای‌مان مهیاست.

استیفن مارچ، رمان‌نویس آمریکایی، می‌گوید این ارتباطات، کم عمق و سست‌اند: «ما هرگز تا این اندازه در دسترس نبوده‌ایم، اما هرگز تا این حد در انزوا هم فرو نرفته بودیم. پیشینیان ما حتی تصور چنین لحظاتی را هم نمی‌کردند. روابط اجتماعی تا حد روابطی که در زمان‌ها از آن می‌گویند نزول کرده‌اند و چیزی به نام جامعه باقی نمانده است. ما در جهان تناقض‌های پرشتاب زندگی می‌کنیم و هرچه اتصال‌مان به جهان مجازی افزایش می‌یابد، تنهاتر می‌شویم.»

به اعتقاد او، شبکه‌های اجتماعی حالا دارند به همان انزوایی دامنی می‌زنند که می‌گفتند برای مقابله با آن یا به عرصه وجود گذاشته‌اند. او می‌گوید فیس‌بوک مهم‌ترین دلیل این تنهایی پرتعامل و پریهاو است.

فیس‌بوک با عرضه عمومی سهام‌ش، بنا بر برآوردهای تحلیلگران بازار و اقتصاد، ارزشی در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار خواهد داشت. استیفن مارچ می‌گوید این یعنی ارزش این کمپانی از نظر اقتصادی بالاتر از ارزش کل صنعت قهوه در جهان است و هشدار می‌دهد: «یک اعتبار جدید دارد از یک اعتبار قدیمی سبقت می‌گیرد.»

به گفته او «فیس‌بوک در تابستان سال گذشته تبدیل به اولین ویسایتی شد که بازید می‌ماهانش از مرز یک تریلیون گذشت. در سه‌ماهه پایانی ۲۰۱۱ کاربران به‌طور میانگین روزانه ۲/۷ میلیارد لایک و کامنت ثبت کردند و با هر متر و معیاری که فیس‌بوک را بسنجید؛ چه به‌عنوان یک کمپانی، چه به‌عنوان یک فرهنگ یا حتی به‌عنوان یک کشور، از حد تصور و تخیل بشری فراتر است.»

او صحنه‌های پایانی فیلم شبکه‌های اجتماعی را - به‌رغم ضعف‌های فاحش این فیلم - گویاترین تصویر در توصیف تنهایی پریهاوی حاصل از فیس‌بوک می‌داند؛ صحنه‌هایی که در آن زاک‌برگ بار دیگر دوست‌دخترش را اند می‌کند

و پس از آن دیوانه‌وار این سو و آن‌سوی مرورگرش کلیک می‌کند و منتظر واکنش می‌ماند: «همه ما چنین صحنه‌هایی را تجربه کرده‌ایم: خیره به مانیتور و مبهوت شمع‌شعاعش، در عتس واکنش و پاسخ مانده‌ایم.»

### تار فیس‌بوک در بود زندگی؛ به کجا می‌رویم؟

استیفن مارچ به نتایج یک پژوهش اشاره می‌کند که نشان داده کاربران فیس‌بوک نسبت به کسانی که در این شبکه اجتماعی عضو نیستند، خودشیفتگی و میل به خودنمایی بیش‌تری دارند و احتمال بروز رفتار سطحی از سوی آنان هم بیش‌تر است. رفتار نارسایی‌نوعی اختلال شخصیتی است که در اثر آن فرد به هر چیزی که نتیجه‌اش جلب توجه بیش‌تر به او باشد، به سادگی تن می‌دهد. استیفن مارچ می‌گوید فیس‌بوک این اختلال را آن‌قدر گسترده کرده که شاید مرزهای آن در ذهن و نگرش بسیاری از انسان‌ها جابجا شده باشد. و نکته، در ارتباط مستقیم نارسایی‌ها با تنهایی است.

استیفن مارچ می‌گوید هرچه اتصال‌مان به جهان مجازی افزایش می‌یابد، تنهاتر می‌شویم. او می‌گوید: «تنهایی با تنها ماندن تفاوت دارد. تنهایی گام می‌تواند آرامش‌بخش و لذت‌بخش باشد. تنها ماندن اما یک وضعیت روانی دردناک است. او می‌گوید «ما تنها مانده‌ایم». تنهایی آدم‌ها در این برهه از تاریخ، حتی پیش از ظهور شبکه‌های اجتماعی، سیری اکیدا صعودی در پیش گرفته بود. «پارادوکس اینترنت» به اعتقاد او از همان دهه ۱۹۹۰ آغاز شده بود. از آن زمان هرچه ضریب نفوذ اینترنت در جوامع گوناگون افزایش یافت، تنهایی ساکنان آن جوامع هم رو به فرونی نهاد.

فیس‌بوک با تلفیق جادویی «فصله» و «صمیمیت» احساس نزدیکی بیش‌تری میان انسان‌ها پدید آورده، اما استیفن مارچ این احساس را نوعی «خطای دید» می‌داند. او می‌گوید ما حالا آدم‌های کم‌تری را در جهان آفلاین می‌بینیم. دوست نزدیک و محرم اسرار، تابیات‌تر از همیشه شده. قرارهای دیدار و گردهم‌آیی‌های ما کاشنی در حد سقوط داشته و حتی وقتی در جمع حضور داریم، همه وجودمان را به جریان جاری در جمع نمی‌سپاریم. ما منفصل از جمع‌چون جهان اجتماعی ما در فضای مجازی رنگ بیش‌تری دارد.



### جهان آنلاین در مظان اتهام. ایجاد اختلال در جهان آفلاین

بیش از نیمی از کاربران ۱۸ تا ۳۴ ساله فیس‌بوک، دقیقاً پس از بیدار شدن از خواب شبانه اولین کاری که می‌کنند سر زدن به فیس‌بوک و چک کردن نوتیفیکیشن‌ها و مسج‌ها است و ۲۸ درصد از آنها حتی قبل از آن‌که از تخت خود خارج شوند فیس‌بوک‌گردی روزانه را آغاز می‌کنند.

نکته مهم دیگری که او مطرح می‌کند، تلاش کاربران برای شاد بودن و شاد نشان دادن زندگی در فیس‌بوک است. انسان‌ها آن‌قدر در این فضا غرق شده‌اند، که حتی در متن شادی‌های بزرگ هم، به شیوه به نمایش گذاشتن آن روی فیس‌بوک فکر می‌کنند. او به پژوهش‌هایی استناد می‌کند که نشان می‌دهند هرچه برای شاد بودن بیش‌تر تلاش کنید، کم‌تر شاد خواهید بود: «فیس‌بوک، تلاش برای شاد بودن و شاد نشان دادن زندگی را در مرکز زندگی دیجیتال کاربران قرار داده است. ما همه تلاش‌مان را می‌کنیم تا چهره‌ای از خود ارائه کنیم که با مدل دیجیتال‌مان همخوانی داشته باشد. ما اسیر زندان‌هایی شده‌ایم که «تجارت خودنمایی» ساخته است.»

استیفن مارچ: «با هر متر و معیاری که فیس‌بوک را بسنجید؛ چه به‌عنوان یک کمپانی، چه به‌عنوان یک فرهنگ یا حتی به‌عنوان یک کشور، از حد تصور و تخیل بشری فراتر است.»

چرخیدن در «نیوز فید» فیس‌بوک برای با خبر شدن از اوضاع و بررسی حال و روز دوستان و شنبه دوستان، از دیگر رفتارهایی است که به گفته استیفن مارچ، اگر با انواع دیگری از تماس همراه نباشد، خطر افزایش افسردگی و انزوا را در پی دارد. او می‌گوید بر اساس پژوهش‌ها، کسانی که «مخاطب نامحسوس» فیس‌بوک‌اند و در اکثر موارد حتی از لایک زدن و کامنت گذاشتن و مشارکت در گفت‌وگوهای نیمه‌عمومی عمومی فیس‌بوکی خودداری می‌کنند، معمولاً تنهایی‌شان پررنگ‌تر است. یکی از عواملی که انزوا، تنهایی و افسردگی را در این دسته از کاربران تقویت می‌کند، مشاهده شبکه‌ها و حلقه‌های اجتماعی بزرگ و قدرتمند دوستان خود و

دیگر کاربران فیس‌بوک است. آن‌ها از این‌که به چنین امکانی دست نیافته‌اند، سرخورده می‌شوند و حسادتشان عود می‌کند.

در مجموع، به اعتقاد استیفن مارچ «عمق شبکه اجتماعی انسان‌ها در جهان واقعی خارج از فیس‌بوک، نشانگر عمق شبکه اجتماعی آن‌ها در درون فیس‌بوک است. و نه برعکس.» او می‌گوید قطعه شبکه‌های اجتماعی نظیر فیس‌بوک، توئیتر یا هر شبکه کوچک‌تر از این دو، برای تنهاتر کردن ما پدید نیامده؛ این ما هستیم که تنهایی و افزایش تنهایی را انتخاب کرده‌ایم و این ما هستیم که تنهایی را با این همه، همچنان یک سوال کلیدی بی‌پاسخ مانده است: اینترننت انسان‌ها را تنهاتر کرده، یا آن‌هایی که تنهاترند بیش‌تر جذب اینترننت می‌شوند؟

### حمله منتقدان به استیفن مارچ: «اینترنت را منته نکنید!»

اریک کلینتبرگ در مجله اسلیت، در واکنش به سرمقاله جنجالی اتلانتیک، به صراحت می‌گوید که نتیجه‌گیری‌های استیفن مارچ کاملاً نادرست است. او می‌گوید این ادعاهای بزرگ درباره انزوا حاصل از هجوم به شبکه‌های اجتماعی، چیزی جز افسانه و خیال نیست. به اعتقاد او، بر خلاف آنچه مارچ می‌گوید، دوستان فیس‌بوکی جای‌گزین دوستان واقعی ما در جهان آفلاین نشده‌اند، بلکه مکمل دوستان ما در زندگی واقعی‌اند.

منتقدان می‌گویند شبکه‌های اجتماعی فرصت بیش‌تری برای هوندی و جذب در جامعه به کاربران می‌دهند. به اعتقاد اریک کلینتبرگ، نویسنده آمریکایی و ستون‌نویس مجله اسلیت، مستندات تاریخی و شواهدی که استیفن مارچ برای پشتیبانی از ادعاهای و استدلال‌هایش در سرمقاله اتلانتیک از آن بهره گرفته، اعتبار چندانی ندارند، چون نمونه‌های دیگری وجود دارند که به سادگی آن‌ها را نفض می‌کنند: «فیس‌بوک یک ابزار است و همچون هر ابزار دیگری، تأثیر و کارآمدی‌اش بستگی مستقیم به شخصیت کاربرش دارد. کسانی که تنها هستند، این تنهایی را با خود به فیس‌بوک منتقل می‌کنند و آن‌هایی که ارتباطات گسترده‌تری دارند هم آن ارتباطات گسترده را با خود به فیس‌بوک می‌آورند. نحوه بهره‌گیری از تکنولوژی‌های نوین می‌تواند به‌گونه‌ای باشد که نه به انزوا بیش‌تر، که به هوندی و جذب بیش‌تر در جامعه منجر شود.»

جف برکوویچی در مجله فوربس هم می‌نویسد: «اگر می‌خواهید در اینترنت توجه کاربران را جلب کنید، اینترنت را مقصر بزرگ‌ترین مشکلات مردم بخوانید. اتلانتیک از سال ۲۰۰۸ این راز را دریافت و مقاله «آیا گوگل حقوق‌ترمان کرده است؟» را در همان زمان منتشر کرد.» به اعتقاد او پاسخ به این سوال که «آیا فیس‌بوک تنهاترمان کرده است؟» یک «نه» قاطع است. او اقدام اتلانتیک برای انتشار این مقاله بحث‌برانگیز را «ترقندی برای جلب توجه» می‌داند.

او هم به پژوهش‌های اخیر اشاره می‌کند که نشان می‌دهند کاربران فعال فیس‌بوک دوست‌های بیش‌تری در جهان آفلاین دارند و از حمایت اجتماعی بیش‌تری هم برخوردارند. زینب توفکچی، از جامعه‌شناسان برجسته ندیای تکنولوژی، در مقاله بلندی که در پاسخ به استیفن مارچ نوشته، می‌گوید پاسخ به سوالی که در این مقاله مطرح شده منفی است. به اعتقاد او تعاملات فیس‌بوکی پیچیده‌اند و تأثیرات پیچیده‌ای بر جای می‌گذارند. او می‌گوید ممکن است ما در قالب جوامع منزوی‌تر شده باشیم، اما پژوهش‌ها و بررسی‌ها نشان می‌دهد که شبکه‌های اجتماعی آنلاین، دقیقاً بر ضد انزوا فری عمل می‌کنند و امکانات بسیاری برای «هایی از انزوا و تنهایی در اختیار کاربران‌شان قرار می‌دهند و اکثر کاربران این شبکه‌ها، همان‌قدر در جهان آنلاین تعامل دارند که در دنیای آفلاین.

در بچوجه حملات منتقدان، الکساندر پتری، از معدود کسانی است که حتی از استیفن مارچ هم فراتر می‌رود. او در واشنگتن‌پست می‌نویسد «اوضاع حتی از این هم بدتر است و آنچه فیس‌بوک پدید آورده، بسیار بدتر از تنهایی است.» او فیس‌بوک و پست‌های فیس‌بوکی را بسیار حسادت‌برانگیز و نامیدکننده می‌داند. به اعتقاد او همین که هر روز مجبوری شاهد موفقیت‌ها و خوشی‌های تعداد زیادی از دوستان، نزدیکان و شبه‌دوستان‌های شما، زجر عظیم است. او به گفته مشهوری از گور ویدال اشاره می‌کند: «هرگاه دوستی موفقیتی کسب می‌کند، چیزی در من می‌میرد.»

برگرفته از: دوپچه‌وله





Per correr miglior acque alza le vele  
oma la navicella del mio ingegno,  
che lascia dietro a sé mar sì crudele  
برای پیمودن امواج بهتر باد بانها را بمغضبان  
حال که زوریق انبوهه من  
دربهای انبوهین خطمگین را بکست من گذارید



انجمن ادبی «حافظ و پترارکا» (در شهر لوگانو-سوئیس)، برگزار می کند:

## نگاهی به حضور زنان ایران در ادبیات و سیاست

زمان: سه شنبه 29 ماه می 2012، ساعت شش بعد از ظهر.  
مکان: کاخ کنگره شهر لوگانو-سوئیس، سالن C.

سخنرانان:

**پروفیسور سیلیویو راففو:** تحلیل و تفسیر اشعار فروغ فرخزاد (به زبان ایتالیایی)

**زری عرفانی:** نگاهی به موقعیت زنان در ایران: (سخنرانی به زبان آلمانی، همزمان با ترجمه ایتالیایی)

**بهرام رحمانی:** آزادی زن معیار آزادی جامعه است (نگاهی به تاریخ مبارزات زنان ایران)، سخنرانی به زبان فارسی، همزمان با ترجمه ایتالیایی)

(همراه با فیلم تظاهرات زنان مربوط به هشت مارس 1979 و بخشی از آن مربوط به حرکت های سال 1388)

\*سیلیویو راففو شاعر، استاد دانشگاه و مترجم پرکار ایتالیایی می باشد. وی، از مهم ترین متخصصان ادبیات و شعر زنانه آمریکایی و انگلیسی زبان در ایتالیاست. آثار شاعرانی مانند «امیلی دیکنسن»، «امیلی برونته»، «دوروتی پارکر»، «واندی کوپ» را به زبان ایتالیایی برگردانده است.

\*زری عرفانی فعال حقوق بشر، روزنامه نگار و مسئول رادیو پارس.

\*بهرام رحمانی نویسنده 14 کتاب، از جمله سه کتاب وی در عرصه زنان است. وی، هم اکنون عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران در تبعید و سردبیر بانگ، نشریه ماهانه کانون نویسندگان ایران در تبعید است.

مقدمه و معرفی برنامه و ترجمه سخنان آقای بهرام رحمانی به ایتالیایی توسط ناصر پیمان شاعر، مترجم و بنیان گذار انجمن ادبی «حافظ و پترارکا»

ترجمه سخنان خانم زری عرفانی از آلمانی به ایتالیایی، توسط آقای سیرو اورتلی، منتقد ادبی.

\*\*\*

ادبی .

شنود سخنم  
همراه رنگ  
و پلشتی روزگار دشمن وار  
در چشم انداز ناکجای کار  
ناشنیده است

حتی اگر آن باشم که ترا در نیافته ام  
چه قدر خود در خودم من  
و چه قدر فرانگرفته ام از بی ججای جهان

و بی چاره این جهان امیدوار  
که اینک رفته است از کار  
تاب و توانش از دست  
و باز با این حال  
کار می کند  
و هی کار می کند



\*\*\*

تصاویر زیر از محل تجمع روز جهانی کارگر 2012 نیروهای کارگری سوسیالیستی در باغ شاه - استکهلم، توسط عباس سماکار گرفته شده است.



## روز کار

عباس سماکار



چه قدر بی خود با خودم من  
چه قدر بی تابم  
چه قدر بی تو که با من هستی ام من  
و چه قدر سپیدی سحر  
رنگ و رو و زبر می تاباند از تاب و توان  
مهربانی اش که  
قرض گرفته است از ماه

مثل بادبادکم من بی چاره  
بی چاره خویشتن ماه و مهتابم من

مثل لرزش کاغذم من در دست  
دستی که می لرزد بی خود  
و تاب ندارد نازکی کاغذ را

دور و برم را جهان با بی تابی در بر  
گرفته است

و کاغذم می لرزد هی  
و چه قدر تنها هستم در روزگار تو  
با تو که با من کار می کنی  
روز در خانه کار

چه قدر بی گانه هستم من  
عزیز دلم  
و باز کار می کنم  
حتی اگر

کسی باشم که در نیافته است زیبایی ماه  
بی هنگام غریب روز کار را  
در آسمان مهتابی آبی بی انتها  
با دلی که در سینه اش دیگر تاب تپیدن به  
نمانده است

و باز  
کار می کنم  
در روزگار پلید

روزگاری که مثل خوره  
روح زمانه مرا  
در خانه کار می خورد

مثل سخن ناشنیده هستم من  
مثل آب خنکی که نیست گوار در ضمن